

من تصمیم گرفتم «کلوب» را بکشم

۲۸ دی ۱۳۹۳ ساعت ۱۷:۲۵

«کلوب پاشا» یک مرد انگلیسی، بر ارتش این مملکت مسلمان فرمانروایی می‌کند. من تصمیم گرفتم «کلوب» را بکشم! آنگاه نواب شمه‌ای از مظالم انگلیسی‌ها را بیان نموده و گفت: اگر این جزیره بریتانیا یکباره به زیر آب می‌رفت، خوب می‌شد.

فدائیان اسلام به پرچمداری سید مجتبی نواب صفوی قد علم کرده و به مبارزه با ظلم آشکار رژیم دیکتاتوری پهلوی برخاست. این گروه که مذهبی بود با کسب فتوا از علمای وقت به اعدام انقلابی برخی از مردان فاسد آن دوره پرداخت و با ابهت اهدافش را دنبال می‌کرد. سید مجتبی نواب صفوی نامی است که هنوز هم با شنیدن نامش آرزو می‌کنی کاش بودی و در کنارش به مبارزه می‌پرداختی.

مطلب پیش رو گفت‌وگویی است مطبوعاتی با رهبر فدائیان اسلام سید مجتبی نواب صفوی در مورد مسئله فلسطین و آوارگانی که از دست صهیونیست‌های غاصب بی‌خانمان شده بودند.

«رهبر فداییان اسلام ابتدا شرحی پیرامون وضع فلاکت‌بار آوارگان فلسطین ایراد کرد و اظهار داشت: مؤتمر اسلامی از عموم کشورهای اسلامی نمایندگان به فلسطین دعوت کرده بود، تا تصمیمی در مورد این آوارگان اتخاذ گردد.

البته من تصور کردم از کشور ایران فقط این دعوت از من به عمل آمده است، ولی در آنجا متوجه شدم که از آیت‌الله کاشانی نیز دعوت کرده بودند، ولی ایشان نیامده‌اند. در آنجا من نقشه حمله را کشیدم. عشایر اردنی و فلسطینی حاضر بودند با من در این حمله و نبرد شرکت و همراهی کنند، ولی متأسفانه اسلحه نداشتیم.

سپس آقای نواب صفوی شرح مفصلی از وضع آوارگان فلسطین و کمک‌های ناچیزی که تاکنون از طرف دولت‌ها و ملل اسلامی به آنان شده است بیان داشته و از مؤتمر و اقدامات مؤتمر سخن گفت، و بعد سخن را به ملاقات با پادشاه اردن کشیده و گفت: اردن یک کشور اسلامی است، ولی «کلوب پاشا» یک مرد انگلیسی، بر ارتش این مملکت مسلمان فرمانروایی می‌کند. من تصمیم

گرفتم «کلوب» را بکشم و به پادشاه ماوراء اردن هم گفتم: یا «کلوب» را بکش و یا برو! آنگاه آقای نواب صفوی شمه‌ای از مظالم انگلیسی‌ها را بیان نموده و گفت: اگر این جزیره بریتانیا یکباره به زیر آب می‌رفت، خوب می‌شد.

رهبر فداییان اسلام افزود: پس از پایان جلسات مؤتمر می‌خواستیم به ایران بیایم، ولی در همین احوال دعوتی از برادران مصری رسید و ناگزیر از اجابت این دعوت شدم، ولی به شرط آنکه بیش از سه روز در مصر اقامت نکنم و یک بلیط دو سره تهیه کرده، به مصر رفتم. من همیشه و در همه احوال، برادران مسلمان خود را تشویق و تهییج کرده‌ام، ولی حقیقتاً در مصر، برادران مصری مرا تهییج نمودند. یک روز اخوان المسلمین در مراسمی که در دانشگاه قاهره به مناسبت سال شهادت دانشجویانی که در قضیه کانال سوئز برپا می‌شد، از من دعوت کردند.

در اینجا آقای نواب صفوی به طور مبسوط از «جامعه قاهره» یا دانشگاه مصر گفت‌وگو کرده، سپس افزود: در اجتماع آن روز هفتاد هزار نفر از دانشجویان و شاگردان مدارس ثانویه یا دانش‌آموزان دبیرستان‌ها شرکت کرده بودند و این اجتماع عظیم را جمعیت اخوان المسلمین به وجود آورده بود، زیرا دانشجویان و دانش‌آموزان مصری غالباً از اعضای این جمعیت بودند.

رئیس و استادان دانشگاه نیز در این مراسم شرکت کرده و نزد من نشسته بودند. «حفلة ذکری شهداء القنال» یا جلسه یادبود شهدای کانال، به این ترتیب آغاز شد.

شعار «الله اکبر والله الحمد» یک صدا از حلقوم هفتاد هزار نفر بیرون می‌آمد، جمعیت نسبت به من و کشور ایران ابراز احساسات فوق‌العاده کردند، فریاد: «حی الله زعیم ایران»، «حی الله زعیم الاسلام» به آسمان می‌رفت. وقت نوبت سخن به من رسید؛ جمعیت یک پارچه احساسات شده بود و من خود نیز گویی در آسمان به پرواز درآمده بودم. شور و هیجان جمعیت به قدری بود که اگر فرمان حمله به کانال را می‌دادند، همه می‌رفتیم. جمعیت یک پارچه احساسات بود. قبل از من «حسن دوح» سخنرانی کرد. دانشگاه مصر در قضیه «کانال» صدها شهید داده است و حسن دوح ضمن خطابه خود از دو تن شهدای دانشجویی با نام «احمد منیسی» و «احمد شاهین» تجلیل کرد.

حسن دوح می‌گفت: ای شاهین معظم که در هنگام جنگ «کانال» در نماز شبت گریه می‌کردی... که ناگهان اختلالی رخ داد.

آقای نواب صفوی گفت: شب همان روز، من در یک مجلس محاضره و سخنرانی و پس از آن در یک مجلس چای که بعضی از رجال، از جمله مفتی فلسطین هم در آن بودند، شرکت کردم و پس از آن بدائرة مجله «المسلمون» که از تشکیلات اخوان المسلمین و در «دارالاخوان» بود، رفتم. قبل از طلوع آفتاب دیدم در می‌زنند، گفتم: در را بکشاید. پس از گشودن در عده‌ای افسر وارد شدند. فهمیدم یک بازی نظیر بازی‌های مملکت خودمان در میان است.

از افسران علت ورودشان را جویا شدم، گفتند: جمعیت اخوان المسلمین منحل شد. فهمیدم باز انگلیسی‌ها کار خود را کرده‌اند،

خیلی ناراحت شدم با تلفن با جمال عبدالناصر که نخست‌وزیر و مقتدرترین رجل مصری است، در این زمینه گفت‌وگو کردم، گفتند شما در صورت تمایل از این تاریخ مهمان دولت مصر هستید و وزیر اوقاف را که فاضل‌ترین وزاری مصری است، برای مهمانداری از من تعیین کرده بودند. من این دعوت دولت مصر را از یک جهت پذیرفتم و آن هم از آن نظر که بتوانم برای جمعیت اخوان‌المسلمین اعاده شخصیت کنم.

سپس آقای نواب صفوی اظهار داشت: سرلشکر نجیب و جمعیت اخوان‌المسلمین در زمان فاروق با یکدیگر همکاری می‌کردند و پس از روی کار آمدن دولت جدید، بین دولت و آن جمعیت همیشه یک نبرد پنهانی جریان داشت که به آن صورت درآمد.

رهبر فداییان اسلام اظهار داشت: وزیر اوقاف مصر به استقبال من آمد و من به خاطر آزادی جمعیت اخوان‌المسلمین، با آنکه قصد نداشتم بیش از سه روز در مصر بمانم، دعوت دولت مصر را قبول کردم و در طول این مدت، همه کوشش و اهتمام من در اعاده وضع جمعیت اخوان‌المسلمین مصروف گردید.

دولت مصر هم به این علت از من دعوت کرد که در آن وضع خود را محتاج دید بگوید: نواب صفوی با ماست! یک روز مرا به مسجدی دعوت کردند، معلوم شد سرلشکر نجیب هم برای ادای نماز به آن مسجد می‌آید. در مسجد نجیب آمد و پهلوی من نشست. به او گفتم: نجیب کجاست؟ مرا به غرفه‌ای راهنمایی کردند. در آنجا عده‌ای از رجال در اطراف نجیب حلقه زده بودند.

پس از ورود به نجیب گفتم: آنچه به من گفتی یادت نرود و قولت مردانه باشد. شما و اخوان‌المسلمین با هم بودید که انگلیسی‌ها را بیرون کردید. نجیب بار دیگر به من قول داد که سران اخوان‌المسلمین را آزاد کرده و از آنان معذرت بخواهد و وضع آن جمعیت را اعاده دهد.»

... البته همانطور که می‌دانیم بالاخره محمد نجیب به عنوان نخستین رئیس جمهور مصر، توانست توطئه ناصر را در سرکوب حرکت اخوان‌المسلمین، خنثی سازد. ولی چون این توطئه ریشه‌دارتر از آن بود که بدون سرکوب حرکت اسلامی مصر پایان یابد، به ناچار در مرحله بعدی، خود ژنرال نجیب نیز همراه اخوان‌المسلمین دستگیر شد و تا آخر عمر نیز تحت نظر بود و سال‌ها در بدترین وضع و ناگوارترین شرایط، در اتاقی نمور و مملو از حشرات با تغذیه‌ای بسیار نامناسب، در سایه حکومت رفیق شفیق خود عبدالناصر، به سر برد... و همه نامه‌ها و ناله‌های او بدون جواب ماند... تا سرانجام غریب و تنها، در همان اتاق مخروبه درگذشت.. و رهبران اخوان هم توسط عبدالناصر به جوخه اعدام سپرده شدند...

منبع: فارس

